

وطن‌گرایی در شعر احمد شوقی و میرزاده عشقی

نسرین کلانترزاده^۱، محمد جواد اسماعیل غانمی^۲

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد واحد آبادان

^۲ استادیار دانشگاه آزاد واحد آبادان

چکیده

از دیرباز وطن‌مادر هر قوم و ملتی بوده و اولین جایگاهی است که انسان بدان تعلق خاطر پیدا کرده و خاطرات خود را در آن رقم زده است و همین مسائل باعث عشق ورزیدن انسان به وطن است و در این میان اگر وطن دچار گرفتاری و نابسامانی شود انسان عاشق وطن چون فرزندی خلف از آن به دفاع برمی‌خیزد و هم و غم خود را در راه آزادی و سربلندی‌اش می‌نهد و صدای گویای وطن می‌شود و طنین عشق را سر می‌دهد و اگر شاعری خوش قریحه باشد شعرش را در خدمت رهایی وطن و حل مشکلات آن قرار می‌دهد. در میهن ایران و نیز کشورهای عربی نیز شاعرانی بوده و هستند که صدای وطن شده و در سربلندی و رهایی وطن کوشیده و شعرشان را در خدمت این مادر مهربان قرار داده‌اند. در میان خیل عظیم این شاعران وطن‌دوست می‌توان به امیرالشعرا و یا همان شاعر بلاط-احمد شوقی- اشاره کرد که در پی آگاهی ملت عربی کوشیده و صدای وطن در برابر بیگانگان شده است و نیز به شاعری عاشق وطن یعنی میرزاده عشقی که در اوضاع نابسامانی چون اوضاع زمانه شوقی زیسته و از فساد دستگاه‌های دولتی تا برخی قراردادهای ضد وطنی سخن گفته و شعرش را در اختیار وطن قرار داده است. این پژوهش که برگرفته از پایان‌نامه‌ای با عنوان «مقایسه اشعار سیاسی و وطن‌گرایی احمد شوقی و میرزاده عشقی» است به وطن‌گرایی در این دو شاعر پرداخته و چگونگی بیان دو شاعر و مضامین مختلف آن‌را با یکدیگر مقایسه کرده است.

واژه‌های کلیدی: احمد شوقی، میرزاده عشقی، شعر، وطن‌گرایی

مقدمه

در ادوار گذشته، شاعران اغلب در خدمت سلاطین و حکام قرار می‌گرفتند و از طریق مدح و ستایش آنان، جاه و مقام و ثروت کسب می‌نمودند، به این جهت در آن زمانها به شاعری به عنوان یک حرفه نگریسته می‌شد اما در دوره معاصر بنا به شرایط خاص سیاسی شعر از خدمت قدرتمندان خارج شد و به عنوان وسیله‌ای برای بیان نظرات و دیدگاه‌ها و نیل به اهداف انسانی، ملی و سیاسی درآمد. حضور استعمارگران در مشرق زمین و حکومت دست نشانندگان آنها و چپاول دارایی مردم باعث شد انقلاب‌های متعددی در سرزمین‌های شرقی و به خصوص اقوام ایرانی و عرب رخ دهد. روشنفکران این سرزمین‌ها به دنبال بیداری ملی بودند و اغلب شاعران نیز با آنها همگام شده تا بتوانند کشورشان را از زیر جوخه طاغوت بیرون بکشند. آنها شعر خود را در خدمت آرمان‌شان قرار دادند و نتیجه این امر سروده شدن تعداد زیادی اشعار سیاسی است. احمد شوقی و میرزاده عشقی، از جمله شاعران برجسته مصر و ایران هستند که به بیان مسائل سیاسی و میهنی در شعر خود پرداخته‌اند. زندگی احمد شوقی با اتفاقات و حوادث سیاسی متعددی همراه بود. این رخدادها در سرودن اشعار وی، عواطفی که او را جذب می‌کرد و احساساتی که او را نیرومند می‌ساخت، بسیار تاثیرگذار بود و باعث شد تا احساساتش در قالب قصایدی با مضامین وطنی ظاهر شود.

میرزاده عشقی شاعر و روزنامه‌نگار دوران مشروطیت ایران نیز که جان خویش را بر سر عقیده‌ی خود گذاشت و در ادبیات و شعر، زبانی سرخ و آتشین داشت و در همان دوره کوتاه زندگی اش، شعر و قلم و زبان خود را در خدمت اهداف سیاسی و وطنی قرار داد و با شجاعت و شهامتی مثال زدنی بر حاکمان ستمگر زمانش تاخت. اشعار وطنی بخش عمده شعر او را دربردارد. او یک انقلابی پرشور و احساسی بوده که از شعرش به عنوان سلاحی برنده جهت ابراز عقیده اش استفاده می‌کرد.

این تحقیق در پی آن است که مهمترین مضامین وطنی موجود در شعر این دو شاعر را مورد بررسی و مقایسه و تطبیق قرار دهد و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- مضامین مشترک وطن گرایانه در شعر احمد شوقی و میرزاده عشقی کدام است؟

- مضامین وطن گرایانه در شعر این دو شاعر چه تفاوتی با هم دارد؟

- وطن گرایی شوقی و عشقی**۱- عشق به وطن و وطن پرستی**

عواطف شوقی در دهه‌های اول زندگی اش به سوی حکومت مصر و قصر خدیوی متمایل بود، قصری که خانواده شوقی را مورد لطف و مرحمت خود قرار داد و او نیز از آنها در شعرش بسیار یاد می‌کرد. اما به دلیل مشکلاتی که بر سر ملت مصر فرود آمد و در خلال جنگ جهانی اول سرزمین مصر به اشغال انگلستان درآمد و حکومت خدیوی سرنگون گشت، شوقی نیز به صف آزادی خواهان و وطن پرستان مصر پیوست و با اشعارش مردم را علیه دولت بریتانیا و دیگر دشمنان مصر تحریک کرد. (عمر، ۱۹۸۹: ۲۲۶)

با وجود اینکه شوقی به غرب سفر کرد و به حکم تبعید در اندلس اقامت گزید ولی هویت ملی خود را فراموش نکرد؛ او از یک سو خود را قبطی می‌داند و مجد و عظمت گذشته مصر را یاد می‌کند، و بار دیگر خود را فرزند سرزمینی می‌شناسد که موسی کلیم و عیسی پیام آور صلح و آزادی آن بوده‌اند و یک بار هم خود را مسلمانی تصویر می‌کند که جز اندیشه دینی چیزی در سر نمی‌پروراند. (العقاد، ۱۹۸۵: ۷۹)

قلب شوقی از اختلافات درون حزبی آتش می‌گیرد و معتقد است که با این وجود نه مصر به استقلال می‌رسد و نه سودان تحت حمایت آن باقی می‌ماند، بلکه دست اختلاف آن را از مصر می‌گیرد. مصر سرزمینی اسلامی است و در صورتی که شیوه

یاری اسلام و خلافت اسلامی را سرلوحه قرار دهد، به آزادی و سروری می رسد و دیگر در مقابل استعمار سر تسلیم فرود نمی آورد:

و أَيْنَ ذَهَبْتُمْ بِالْحَقِّ لَمَّا
و كانت مصرُ أولُ من أصبتم
رکبتم فی قضیه الظلاما؟
فلم تُخصِ الجراحَ ولا الکلاما
أبعدُ العُروهَ الوُثقَى وَصَفَّ
کأنیابِ العُصنُفِرِ لن یراما
تباغبتهم کأنهم خلابا
من السرطان لا تجد انضماما
أرى طیارهم أوفى علينا
و حَلَّقَ فوقَ أرؤسنا و حاما
وأنظرُ جیشهم من نصفِ قرنِ
على أبصارنا ضَرَبَ الخِیاما
إذا انفجرت علينا الخیلُ منه
رکبنا الصمت، أوقدنا الکلاما
فأبنا بالتخاذلِ و الألاجی
آب بما ابتغى منا و راما
ولینا الأمرَ حزباُ بعدَ حزَبِ
فلم نک مُصلحینَ و لا کراما
جعلنا الحکم تولى و عزلاً
و لم تعد الجزاءَ و لا انتقاما

(شوقی، ۱۹۷۲: ۱۲۷)

- شما در مسیر حق بودید اما از آن منحرف شدید و در تاریکی قرار گرفتید.
- مصر اولین کسی است که از اختلافات شما ضربه می خورد و این شکست چنان بزرگ است که نه زخمی ها قابل شمارش است و نه طیبیان.
- چه اتحاد سست و شکننده ای دارید. مانند دندان های شیری است که دوام ندارد و پوسیده است.
- مرتکب عمل زشتی شدید گویی که شما گروهی از خرچنگ ها هستید که هیچ اتحاد و یکپارچگی ندارد.
- هواپیماهای دشمن را می بینیم که بالای سر ما حرکت می کند و می چرخد.
- سپاهشان را ببین که پنجاه سال است خیمه های ما را گلوله باران می کنند.
- هنگامی که سواران دشمن بر سر ما آتش کشیدند ما سکوت کردیم یا اینکه زمزمه ها را خفه کردیم.
- ما همدیگر را بی یار و یاور رها کردیم و به هم ناسزا گفتیم و آنها هر بلایی که خواستند سر ما آوردند.
- احزاب یکی پس از دیگری کار را رها کردند. هیچ یک از ما انسان نیکوکار و صالحی نیست.
- به جای ایستادگی گوشه نشین شدیم و مبارزه و انتقام را فراموش کردیم.

شوقی این قصیده را به مناسبت هفدهمین سالگرد وفات مرحوم مصطفی کامل (شهید راه حق) در سال ۱۹۲۵م سرود و قرائت کرد. او در این قصیده به واقعه ی هجدهم فوریه و موضع شرم آور برخی از رهبران اشاره می کند و می گوید: مصر به امنیت و آرامش نرسیده است و سودان ارتباطش با مصر را قطع کرده است. مصیبت همه ی مصر را فراگرفته است و مردم فرقه فرقه شده اند و اتحادشان از بین رفته است. لشکر دشمن در مصر جولان می دهد و هواپیماهای اشغالگران به آزادی کامل رسیده اند و هر چه می خواهند انجام می دهند و سپاهیانشان آزادانه و بدون هیچ مقاومتی مصر را به خاک و خون کشیده اند. (حظیظ، ۱۹۷۸: ۱۷۵)

«به نام عشق وطن» نام منظومه ای بلند و اعتراض آمیز از عشقی است که در آن علاوه بر بیان علاقه شدیدش به وطن و وطن پرستی، بر معاهده منعقد بین ایران و انگلیس می تازد و آن را بر خلاف منافع سرزمین ایران می داند.

عشقی خود در مقدمه این منظومه چنین می گوید: «باید دانست که این ابیات فقط و فقط اثر احساساتی است که از معاهده بین دو دولت انگلستان و ایران ناشی می شود. و این قرارداد در ذهن بنده چیزی جز فروش سرزمین ایران به انگلستان نیست. و بر طبق آن وطنم ایران به تاراج می رود. با اطلاع از این مسئله شب و روز در وحشتم و هر گاه راه می روم فرض می کنم که روی خاکی قدم برمی دارم که تا دیروز مال من بوده و حال از آن دیگری است.» (قائد، ۱۳۷۷: ۶۶) بخشی از منظومه چنین است:

هر چه من ز اظهار دل تحاشی می کنم	بهر احساس خود مشکل تراشی می کنم
زاشک خود برآتش دل آب پاشی می کنم	باز طبعم بیشتر آتش فشانی می کند
دست و پای گله با دست شبانان بسته اند	خوانی اندر مُلک ما از خون خلق آراسته اند
گرگ های انگلوساکسون بر آن بنشسته اند	هیثتی هم بهرشان خوان گسترانی می کنند

(عشقی، ۱۳۷۹: ۳۰۹)

در پی این اعتراضها و چامه سرایی ها، در تابستان سال ۱۲۹۸ شمسی حسن وثوق (وثوق الدوله رئیس الوزرا) عشقی را به همراهی جمعی از مخالفان قرارداد به زندان انداخت و جمعی دیگر را به کاشان تبعید کرد. (مؤمنی، ۱۳۷۳: ۱۲۲)

«عشق وطن» هم نام غزلی است از وی که علاقه شاعر به وطن را نشان می دهد. مطلع آن چنین است:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم	خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم
معشوق عشقی ای وطن، ای عشق پاک من!	ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم
عشقت نه سرسری ست که از سر به در شود	مهتر نه عارضی ست که جای دگر کنم

(عشقی، ۱۳۷۹: ۳۷۷)

در منظومه جهان بینی میرزاده عشقی به گونه ای خاص می توان به تماشای تمام جوانب تجدد نشست. آنچه بیش از همه چیز در ساختار اندیشه و رویکرد عشقی به تجدد به چشم می خورد، رویکرد متناقض و ناهمسان او به پدیده های تجدد است. پیامد چنین رویکردی به انسان ایرانی نیز از همین جنس خواهد بود؛ جنسی از نوع ناهمگون و تناقض اندیشی. به همین دلیل نقد تفکر و جهان بینی عشقی خود نوعی تفکر اجتماعی و روانشناسی جمعی ما ایرانیان در قبال پدیده تجدد است. نقدی که می تواند مارا به یک نوع رویکرد همه جانبه و خویشتندارانه به تمام عناصر تجدد راهبری کند. (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

این رویکرد در مورد مفهوم وطن نیز به چشم می خورد. عشقی همچون مبارزی عاشق با شور انقلابی ای که در وجودش می جوشید شعر را چون سلاحی برای مبارزه در دست گرفت و در راه میهن جانش را فدا ساخت. جهان آرمانی عشقی اصولی داشت که پایه های آن نیافتنی یا نامرئی بود. وی تشنه اصلاحاتی بود که اصولی برای آن مدون نشده بود، گویی برای رسیدن به اصلاحات باید درنخستین گام همه چیز را تخریب کرد، سپس گام در راه جدید نهاد. به تعبیر محمد قائد "عشقی جامعه را

نه کلیتی متفاوت از تک تک افراد و اجزای تشکیل دهنده آن و حرکت اجتماعی را نه برآیند نیروهای فعال در آن و حاصل جمع و آمیزه منافع متضاد، بلکه آوردگاه خیر و شر می دید". (قائد، ۱۳۷۷: ۶۷)

در نتیجه وی بیشتر حالت ستیزه جویی، انقلاب مآبی و تخریب گری به خود می گیرد تا اصالت عقلانی و منطقی و به جای آنکه تنسان ایرانی را به مفاهیمی مانند آزادی و وطن، و تجدد و ... نزدیک و رهنمون سازد خود سر از مرداب نیهیلیسم در می آورد و در گرداب آنارشیسم غرق می شود. وی که خود فرزند پرشور و احساساتی انقلاب مشروطه بود وقتی دید

از نظر عشقی سرزمین ایران و اوضاع کنونی آن بسیار نابسامان است و وضع دوره چنگیز را به خود گرفته، زور گویی، ستیزه جویی، پریشانی، بدبختی، دزدی و ویرانی دیده ایرانی را پر خون و وجود عشقی را مجنون کرده. گوسفند وطن گرفتار تیغ خصمان شده، کر و فر مجلسیان بر باد رفته و فساد بوم و بر کشور را تا کمر فرا گرفته است و مردم هیچ دلخوشی ای ندارند. (مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۴۷)

نکبت و ذلت و بدبختی و آثار زوال	از سر و پیکر ما مردم دون می ریزد
تخت جمشید زبی حسی ما بر سر جم	خشت با سرزنش از سقف وستون می ریزد

(عشقی، ۱۳۷۹: ۲۳۳)

وطن در نزد احمد شوقی و میرزاده عشقی مقدس ترین چیز است؛ چرا که مهر این عشق پاک چون شیر مادر در وجودشان رخنه کرده و مجنون و آواره شان ساخته است. عشقی از اینکه در ایران کسی نیست که به فکر مملکت شش هزار ساله باشد و وطن پرستی مقبول کند، لب به اعتراض گشوده و حس وطن پرستی مردم را به جهت تجاوز انگلیس به مام وطن زیر سوال برده است و با رویکردی نوستالوژیک نسبت به ایران باستان (سرزمین نیکی ها و پاکی ها) خود را احیاء می کند. احمد شوقی نیز در مصاف با دشمن هرگز تسلیم نمی شود و تا آخرین لحظه ای که جان در بدن دارد می جنگد و تدبیر مملکت را تسلیم قضا و قدر هرزه گرد نمی کند. او پس از جنگ جهانی اول با زندگی در کنار مردم و جدا شدن از دربار، به این حقیقت می رسد که باید همه چیز را فدا کرد تا وطن و سرزمین مصر سربلند باشد. به همین دلیل با تمام وجود شیفته وطنش می شود و در راه اعتلای آن قدم برمی دارد.

- ستایش وطن پرستان و نکوهش وطن فروشان

در سال ۱۹۰۴م شوقی در مراسم افتتاح مدرسه صنعتی محمد علی بر یکی از این چاپلوسان وطن فروش به اسم مصطفی ریاض پاشا که از نزدیکان لرد کرومر بود حمله ور شد و قصیده ای در هجو وی سرود:

فَهَلْأَ قَلْتَ لِلشَّبَانِ قَوْلًا	یَلِیقُ بِحَافِلِ المَاضِی الِهْمَامِ
جَنِیتَ عَلَی قُلُوبِ الجَمْعِ بَأْسًا	كَأَنَّكَ بَیْنَهُمْ دَاعِی الِجِمَامِ
أَرَاغَكَ مُقْتَلٌ مِّنْ مِصرَ بَاقٍ	فَقَمْتَ تَزیدُ سَهْمًا فِی السَّهَامِ

(ضیف، ۱۹۷۲: ۱۴۴)

- چرا در مجلس بزرگی که پیش از این برگزار شده بود، آن حرف ها را زدی؟
- تو با آن حرف ها قلب همه را جریحه دار کردی. گویا همه آنها را به سوی مرگ دعوت کرده ای.

- مصر و مردمانش به اندازه کافی از استعمار رنج دیده است. تو هم تیر دیگری بر پیکره ی آنها شلیک کردی.

شوقی در قصیده ای به رثاء مصطفی کامل (نماد وطن پرستی) می پردازد و ویژگی های وی را بیان می کند. علم، اخلاق و قدرت بیان وی را زبانزد و مشهور معرفی می کند و وی را در سخنوری و فصاحت بیان با قس بن ساعده ایادی مقایسه می کند، سخنوری که در دوره ی جاهلی در بازار عکاظ برای عرب ها سخنرانی می کرد. سپس مصطفی کامل را از قس بن ساعده برتر می داند و از شجاعت وی در مقابل دشمنان سخن می گوید و به این اشاره می کند که وی شهید راه حق است و به دشمنان سرزمین اش جام مرگ را می نوشاند. او نخستین کسی است که مردم را به وطن گرایی فراخواند و او برای مصر بهترین پیامبر و دعوت گر است. وی سرزمین مصر را از خرافات دور کرد و در مسیر صحیح قرار داد: (عمر، ۱۹۸۹، ۱۷۶)

شَهِيدَ الْحَقِّ قَمَّ تَرَهُ بَنِيماً	بأرض ضيّعت فيها اليتامى
أقامَ على الشفاء بها غريباً	و مرّ على القلوب، فما أقاما
إذا جئت المنابر مُنتَقِماً	إذا هو في عكاظَ علا السّناما
و أنتَ ألدُّ للحق اهتزازاً	و أطفُ حين تنطقه أبناما
وتحمل من أديمِ الحقّ وجهاً	صُراحاً ليس يتخذ اللثاما

(شوقی، ۱۹۷۲: ۱۲۹)

- شهید راه حق را یتیمی بود و در سرزمینی زندگی می کرد که محل پرورش و رشد یتیمان است.
 - او به دنبال درمان بیماری های سرزمین اش بود. او بر قلب های ساکنین گذر کرد اما آنجا آرام نگرفت.
 - ای مصطفی هنگامی که بالای منبر می روی، ما را به یاد قس بن ساعده می اندازی که در بازار عکاظ سخنوری می کرد.
 - تو شیرین ترین لرزش و حرکت حق هستی همانطور که هنگام سخنوری لطیف ترین لبخند را داری.
 - تو از گستره ی حق آن چهره ی پاک و نابی را حمل می کنی که هیچ چیزی نمی تواند آن را بپوشاند.

میرزاده عشقی نیز در شعرش به ستایش وطن پرستان و نکوهش وطن فروشان مزدور پرداخته است و در قصیده ای که برای مدیحه سرایی، سروده نشده است ضمن دوسه بیت علاقه خود را نسبت به نظام السلطنه بیان می کند که در معیت او از ترکیه به ایران باز می گشته است و احتمالاً احسان هایی به شاعر کرده و یا این امر، فرصتی بوده است که میرزاده، نظام السلطنه را بشناسد و به خدمتگزاری او به مملکت مومن شود و آنگاه از سر ایمان بگوید: (نوبخت، ۱۳۷۳: ۱۱۶)

هرچند کافی است پی رفیع این دو تیغ	تنها نظام السلطنه با تیغ حیدری
لیک او هم آزموده که دشمن هزارها	از ما فزون تر است اگر نیک بشمری

و گویا بعدها نظرش نسبت به اخیر تغییر کرده است. هنگامی که شاعر در قلهک در زندان نظمیه محبوس بوده است قصیده ای به مطلع زیر سروده:

خوشا اطراف تهران و خوشا باغات شمراش خوشا شب های شمراش و خوشا بزم مقیمانش

و پس از توصیف زرگنده و تجریش و دربند، خطاب به وثوق الدوله گوید:

سزد کاندنر نظر آری که نک در هر چمنزاری نشسته یاری و یاری نهاده شانه بر شانش
چرا در این چنین روزی نشان از ما نمی جویی چرا هرگز نمی گویی چه شد عشقی و یارانش

(عشقی، ۱۳۷۹: ۶۷)

و بعد به مدح و ثوق الدوله می پردازد و از او استخلاص می جوید. این قصیده ده سال پیش از «مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس» سروده شده و گویا از آن تاریخ (۱۹۱۹) به بعد است که عشقی از مخالفین این قرارداد و عاقد آن می شود و به ذم و مدح و ثوق الدوله می پردازد: (مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۲۲)

میهمانان و ثوق الدوله خونخوارند سخت ای خدا با خون ما این میهمانی می کند

چنانکه قبلا اشاره شد سید ضیاءالدین مورد علاقه و احترام شاعر است زیرا او را خدمتگزار صدیق وطن می داند و معتقد است که در میان آن همه رجال خیانت گر، مردانی چون او وجودشان مغتنم است و در این صورت چگونه می تواند از بیان «احساسات» خویش نسبت به او خودداری کند. اگر مدح اشخاص خائن لازم باشد، مدح خدمتگزاران قطعاً واجب است و اگر ذم اشخاص مانع ادامه اعمال زشت آنان باشد تعریف از اشخاص نیکوکار نیز عاملی است برای ترغیب دیگران به عمل خیر و انجام اعمال خیرخواهانه بیشتر از طرف نیکوکاران. میرزاده که از قبح مدح آگاه است: (مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۲۲)

بر روی هم تعداد کسانی که میرزاده به هجو آن ها پرداخته است بیشترند از کسانی که در دیوان میرزاده مدح شده اند. کمیت اشعار نیز در موضوع نخست بیش از مطلب دوم است و علت آن یکی بدبینی شاعر است و دیگر شاید نابسامانی اوضاع و کمبود مردان خوب. (نوبخت، ۱۳۷۳: ۱۱۸)

اگر چه به قول آقای آراین پور «ادبیات طنزی نباید به تعرض و تجاوز بر شخصیت کسانی قرار گیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوشایند نیستند» ولی میرزاده این کار را کرده است چنانکه بیان معایب و خطاهای اشخاص تاریخ می تواند راهنمایی باشد برای اشخاص دوره های بعد و البته این در صورتی است که اغراض و مسائل خصوصی مانع حقیقت بینی نشود. (نوبخت، ۱۳۷۳: ۱۱۹)

در دیوان او قریب ۶۰۰ بیت هجو وجود دارد و از اشخاص زیادی به بدی نام برده است که برخی از آنان من غیر حق مورد شتم او قرار گرفته اند، و برخی را ضمن یک قصیده نسبتاً طولانی هجو کرده و گاهی ضمن چند بیت و گاه در یک بیت و گاه دو نفر را در بیتی واحد. قالب هجویات بیشتر قصیده است، غزل، قطعه، مستزاد و تصنیف نیز در این موضوع دارد. (همان، ۱۲۰)

احمد شوقی در ستایش وطن پرستان و نکوهش وطن فروشان، سعی داشته است از الفاظی مناسب و شایسته استفاده کند و بدون هیچ رکاکت و زشتی به مقصود خود می رسد. رعایت ادب و احترام در این اشعار وی (و حتی همه شعرهای سیاسی ایشان) موج میزند. اما میرزاده چندان پایبندی به رعایت ادب و التزام به استفاده از الفاظ سلیم و محترمانه ندارد. هرچند که رکاکت الفاظ در شعر وی به درجه هزلیاتبرخی از شاعران دوره مشروطه همگون ایرج میرزا نمی رسد و بستگی به درجه تنفر شاعر از هجو شونده داشته باشد. اما از لحاظ مضمون اهاجی، باید گفت با توجه به اینکه اصولاً یافتن مضمون برای هجو مشکل تر از مدح و مطالب دیگر است. با این وصف او مضامین بکری یافته و به نظم درآورده است. دیگر اینکه باید اذعان نمود که میرزاده عشقی نسبت به احمد شوقی از شجاعت و بلکه تهوری بیشتر و کم نظیر برخوردار بوده که توانسته است آن همه شخصیت سیاسی و گاهی با نفوذ را هجو کند.

- ترویج فرهنگ عشق به وطن

یکی از بهترین راهکارهای ادبیات سیاسی معاصر مصر و ایران در مقابله با سیاست های استعماری، تشویق و تحریک مردم به وطن دوستی و وطن پرستی بوده است. شاعران با تحریک احساسات وطن گرایانه مردم، آنها را به سمت مقابله با استعمارگران و جیره خواران آنها سوق می دهند.

احمد شوقی پس از اینکه به صف آزادی خواهان مصر پیوست، با اشعارش مردم را علیه دولت بریتانیا و دیگر دشمنان مصر تحریک کرد. در سال ۱۹۰۴م شوقی در مراسم افتتاح مدرسه صنعتی محمد علی بر یکی از این چاپلوسان وطن فروش به اسم مصطفی ریاض پاشا که از نزدیکان لرد کرومر بود حمله ور شد و قصیده ای در هجو وی سرود:

فَهَلَّا قُلْتِ لِلشَّبَانِ قَوْلًا
جَنِيَتْ عَلَى القُلُوبِ الجَمْعَ بَأْسًا
يَلِيقُ بِحَافِلِ المَاضِي الِهْمَامِ
كَأَنَّكَ بَيْنَهُم دَاعِيَ الجِمَامِ
أَرَاغَكَ مَقْتَلٌ مِّنْ مِصرَ بَاقٍ
فَقُمْتَ تَزِيدُ سَهْمًا فِي السَّهَامِ

(شوقی، ۱۹۷۲: ۲۰۸)

- چرا در مجلس بزرگی که پیش از این برگزار شده بود، آن حرف ها را زدی؟
- تو با آن حرف ها قلب همه را جریحه دار کردی. گویا همه آنها را به سوی مرگ دعوت کرده ای.
- مصر و مردمانش به اندازه کافی از استعمار رنج دیده است. تو هم تیر دیگری بر پیکره ی آنها شلیک کردی.

شوقی همه ی ادیان را به اتحاد در مقابل استعمارگران فرا می خواند و می گوید:

يا بنى مصرَ لم أقلَّ أُمَّةً الـ
إِنَّمَا نحنُ مسلمينَ و قِبْطًا
قَبِطٍ فِهَذَا نَشَبْتُ بِمَحَالٍ
أُمَّةً وَجَدْتُ عَلَى الأَجْيَالِ

- ای فرزندان مصر من نگفته ام اتحاد امت قبطی (ساکنین قدیم مصر). این جداسازی مصری ها امر محالی است.
- ما مسلمانان و قبطی ها در طی تاریخ یک امت و ملت بوده ایم

شوقی هیچ گاه دست از مبارزه با استعمار نکشید. در سال ۱۹۰۷م هنگامی که لرد کرومر ملت مصر را تحقیر کرد و اسماعیل الخدیوی حاکم مصر را مورد سرزنش قرار داد، شوقی نتوانست آرام بگیرد و شجاعانه در مقابل کرومر ایستاد و در قصیده ای به شرافت مردم مصر افتخار کرد و به خاطر ایستادگی شان در مقابل استعمارگران متجاوز به خود بالید. وی استعمارگران را گروهی فتنه گر و ستمکار معرفی می کند که به دنبال تفرقه بین ملت ها و سودجویی بودند. آنها به دنبال این هستند که سرمایه ی مصر را به یغما ببرند و عزت و کرامت آن را زیر پایشان لگدمال کنند:

أوسَعَتْنَا يَوْمَ الودَاعِ إِهَانَةً
أُنذَرْتَنَا رِقًا يَدُومَ وَ ذِلَّةً
أدبٌ لَعْمَرَكَ لَا يَصِيبُ مَثِيلًا
تَبَقَى وَصَالًا لَا تَرَى تَحْوِيلًا
فَارَحَلَ بِحِفْظِ اللهِ جَلَّ صَنِيعِهِ
مُسْتَعْفِيًا إِنْ شئتَ أَوْ مَعزُولًا

(شوقی، ۱۹۷۲: ۱۷۷)

- تو در روز خداحافظی به ما توهین کردی. به عمرت قسم تو از ادب هیچ بهره ای نبردی.
- به خاطر شرمندگی دائمی، خواری پایدار و ستمی غیرقابل تغییر به ما هشدار دادی.
- برو استعفا بده خدای عزوجل تو را حفظ کند وگرنه بر کنار خواهی شد.

هنگامی که سلطان عبدالحمید، خلیفه ی عثمانی حکومت مصر را در دست گرفت و در سال ۱۹۰۸م قانون کشور مصر را وضع کرد، شوقی بسیار مسرور بود و همه ی مصریان را به حمایت از خلیفه مسلمین فراخواند تا بدینوسیله کرامت از دست رفته آنها بازگردد و به هموطنانش بازپس گیری حقوق از دست رفته شان را بشارت داد:

بُشْرِی الْبَرِیَّةِ قَاصِبِهَا وَ دَانِیْهَا حَاطَ الْخِلَافَةَ بِالْأَدُسْتُورِ حَامِیْهَا

(شوقی، ۱۹۷۲: ۲۸۶)

- به همه ی اهالی مصر شادباش عرض می کنم، خلیفه مسلمین با وضع قانون از این سرزمین حمایت می کند.

هنگامی که انگلستان در مقابل اراده ملت مصر عاجز شده بود، ملت انقلابی که به دنبال آزادی و کرامت از دست رفته شان بودند و خواهان آزادی سعد زغلول (یکی از رهبران آزادی خواه مصر) بودند، شوقی نیز در شعرش از این اتفاقات غافل نبود و در تلاش بود تا این رخدادهای ملی را در شعرش به ثبت برساند. درباره ی انقلاب ۱۹۱۹م که با طرح میلنر انگلیسی به وقوع پیوست شوقی در شعرش این چنین می گوید:

الْلَّیْثُ، وَالْعَلْمُ مِنْ شَرْقِهِ فِی هِیْبَةِ اللَّیْثِ إِلَى غَرْبِهِ
قَضَى بِأَنْتَبِقِ عَلَی نَابِهِ مُلْکَ بَنِیْنَا وَ عَلَی خَلْبِهِ

(شوقی، ۱۹۷۲: ۷۵)

- او (میلنر) همچون شیر است و جهان شرق غرق در هیبت این شیر غربی است.
- او به دنبال این است تا سرزمین مان مصر را چنگ و دندان خود بیاورد.

طرح ۲۸ فوریه منجر به استقلال مشروط مصر گشت. این طرح به مردم اجازه داد تا برای خودشان تصمیم گیری کنند. احمد شوقی در این باره این چنین می گوید:

وَمَا قَضَتْ مِصرُ مِنْ کُلِّ لَبَانْتِهَا حَتَّى تَجُرَّ ذُیُولَ الْغَبِطَةِ الْعِشِیَا
نَلْتَمُ جَلِیلاً وَ لَا تَعْطُونَ خَرْدَلَةً إِلَّا الذِّی دَفَعَ الدَّسْتُورَ أَوْ جَلِیَا

(شوقی، ۱۹۷۲: ۷۶)

- ملت مصر با تحمل سختی های بسیار هرگز دست از تلاش نکشید تا اینکه به این پیروزی (استقلال مشروط) رسید.
- ای مردم مصر اکنون که به سرافرازی رسیده اید، باید به دنبال وضع قانون باشید تا با پیروزی از آن در مسیر صحیح قرار بگیریید.

احمد شوقی پس از اینکه به نیرنگ و فریب انگلیسی ها پی می برد به اهالی سرزمین مصر یادآور می شود که از حيله گری انگلیسی ها که به دنبال استعمار شرقی ها هستند، غافل نشوند. او در سال ۱۹۲۰م به مصری ها گوشزد می کند که طرح میلنر با این که در ظاهر منجر به آزادی مصر گشت اما در حقیقت مصر را زیر سیطره ی استعمار بریتانیا قرار داد و در واقع فقط توهین و خواری را برای ملت به ارمغان آورد. او به مردم سرزمینش می گوید: از پیامدهای این طرح هرگز خوشحال نباشید و از خیر و شر آن بپرهیزید. وی در شعرش این چنین می گوید:

مابال قومی اختلفوا بینهم فی مدحہ المشروع أو ثلبه
کأنهم أسرى أحادیثهم فی لین القید و فی صلبه
یا قوم هذا زمن قد رمی بالقید واستکبر عن سحبه

(شوقی، ۱۹۷۲: ۷۴)

- قوم مرا چه شده است که در ستایش این طرح و سرزنش آن اختلاف نظر دارند.
- از سخنان شان پیداست که عده ای می خواهند زنجیرها را باز کنند و گروهی به دنبال محکم کردن آن هستند.
- ای مردم من، ما در این دوره ی زمانی هدف زنجیر دشمن قرار گرفته ایم و استکبار انگلستان پاهایمان را با زنجیر بسته است.

شوقی نمی خواست که استقلال کشورش با خونریزی، قتل و غارت همراه باشد، بلکه او به دنبال استقلال واقعی از طریق اتحاد ملت مصر، بالا رفتن سطح آگاهی آنها و تلاش در راستای پیشرفت و توسعه بود. او همه ی عرب ها در جای جای دنیا را به اتحاد و همدلی فرامی خواند. وی همچنین ساکنین مشرق زمین را برادرانی می داند که در شادی و غم کنار هم هستند. در این باره می گوید:

وما انفکت الدنيا وإن قل لبثها لسان ثواب أو لسان عقاب
وما الشرق إلا أسرة أو عشیره تلم بینها عند کل مصاب

(شوقی، ۱۹۷۲: ۳۰)

- هنوز دنیا از هم پاشیده نشده است هرچند که نیک و بد آن در هم آمیخته است.
- شرق زمین همچون خانواده و طایفه ای است که هنگام مواجه شدن با مصیبت ها متحد و همدل می شود.
از جمله آثار گران بهای استعمار ستیزی و وطن خواهانه ی عشقی منظومه زیبای «عشق وطن» است که شاه کار ادبی و افکار آزادی خواهانه او به شمار می رود. تاریخ سرودن این غزل نیز به همان روزهای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بر میگردد. شاعر که سخت تحت تاثیر این وضع مشوش و پر هرج و مرج کشور است، آرزوی دشمن را میکند:

خاکم به سر، ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی برسر کنم؟
آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم برداشتند، فکر کلاهی دگر کنم
مردان بود که این کلش برسر است و من نا مردم ار که بی کله، آنی به سر کنم
من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
زیر و زیر اگر نکنی خاک خصم را ای چرخ! زیر و روی تو، زیر و زیر کنیم...

(مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۳۰۷)

او در جای دیگر می گوید که حتی اگر جان خود را در این راه از دست بدهد اجازه نمی دهد این قرارداد به مرحله ی عمل درآید:

تنها منم که گر نشود حکم قتل من امضاء چینی معااهده امضاء نمی شود

(همان، ۳۰۸)

طراح سیاست خارجه ی انگلیس در خاور میانه در این هنگام یکی از خطرناک ترین امپریالیست های آن کشور لرد کرزن بود که با استفاده از سقوط امپریالیسم تزاری می خواست خود را حاکم بر سرنوشت ایران کند. منظور کرزن از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، تحت الحمایه کردن غیرمستقیم ایران بود. چون پس از تاسیس سازمان ملل تجاوز مستقیم به استقلال کشورها رسماً ممنوع شده بود. بنابراین چون اجرای هدف های سیاسی انگلیس در ایران به طور مستقیم امکان پذیر نبود، کرزن هم عقد قرارداد ۱۹۱۹م. را وسیله ای غیر مستقیم برای رسیدن به این هدف شوم انتخاب کرد. (سپانلو، ۱۳۶۹: ۸۳)

عشقی ابیات زیر را علیه «لردکرزن» سروده است. او به لرد اخطار میکند که از ایران دست بردارد، چرا که کشوری که کسانی مانند شاه طهماسب، شاه عباس و شاه اسماعیل را در خود پروریده به راحتی تحت تسلط استعمار در نمی آید. (همان، ۸۸)

به لندن کرد نطقی لرد معروف	کزو یک ملتی گردیده مشعوف
برای موطن جمشید و سیروس	خورد ان ناطق مشهور افسوس...
گهی با روس بندد عهد و پیمان	به قصد این که گیرد خاک ایران
کند اشغال از بوشهر تا رشت	بگیرد کوه و صحرا و در و دشت
وزیری را کند تطمیع و تهدید	امیری را کند از شهر تبعید
برد خدام ملت را اسیری	کند از خائنین دستگیری...
صلاح این طور می داند که ایران	شود مستملکاتی ز انگلستان
ولی خفته است در ایران بسی شیر	کجا گردن نهد در زیر زنجیر

(مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۴۰۳)

از دیگر سروده های تهییجی میرزاده ی عشقی در مبارزه با خائنین به وطن ترجیع بند «ای کلاخ نمدی ها» است. او در ابتدای این ترجیع بند می نویسد: «از اشخاصی که برای آنان ممکن است یعنی فرصت دارند استدعا می شود که این ابیات را در قهوه خانه ها و گذرهای عمومی بخوانند تا مخاطبین ابیات مستحضر شوند.» (ذاکر حسین، ۱۳۷۷، ص ۲۰۷)

بخشی از این ترجیع بند چنین است:

حرف من از روی منطق است و اساس است	حرف مرا فهمد آنکه نکته شناس است
ارث پدر را قوام السلطنه بخشید	بر به برادرش کز اواسط ناس است
دزد اگر نیست خانه اش ز چه پولی	گشته به پا کو در آن مدام پلاس است

(مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۳۱۶)

میرزاده عشقی هم که از جمله کسانی بود که به دستور وثوق الدوله زندانی شده بود، در حبس تاریک نظمیه تهران واقع در قلعهک چکامه ای را که ابیاتی از آن ذیلاً نقد می شود سرود و به خارج از زندان فرستاد که بی درنگ انتشار یافت و هیجان های آزادی خواهی و احساسات میهنی همگان را برانگیخت: (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۲۱۰)

زبانم را نمی دانم گنه کار از چه می خوانی چه بد کرده که گردانیم از آن کرده پشیمانم
اگرگفته است بیگانه چه می خواهد در این خانه خیانت می نبنموده چه می خواهید از جانم؟

(مشیر سلیمی، ۱۳۷۵: ۲۴۳)

نتیجه:

مهمترین نتایج این پژوهش عبارت است از:

- بیداری و آگاهی مردم، آزادی خواهی، قانون گرایی، مبارزه با استبداد و در یک کلمه وطن دوستی و تلاش در راستای بهبود شرایط حاکم بر جامعه و سعی در پیشرفت آن، از جمله مسائلی است که در شعر شاعران متعهد نمود و بروزی خاص می یابد. این امر در ادب معاصر فارسی و عربی بسیار پررنگ تر و روشن تر از دوره های گذشته نمود یافته است.
- احمد شوقی و میرزاده عشقی به وطن خود عشق ورزیده و اشعار وطنی بسیاری سروده اند و در این مورد هیچ کدام قصوری نکرده اند. نابسامانی ها اوضاع مملکت و بی توجهی حاکمان به آن موضوع، خروش و فریاد آنها را در دفاع از وطن و پاسداشت آن در پی داشت.
- هر دو شاعر هدف اصلی سرودن اشعار وطنی خود را پیشرفت و آبادانی جامعه و تلاش در راه گسترش و اعتلای فرهنگ عمومی قرار داده اند.
- احساسات وطن گرایی احمد شوقی فقط به ثبت اتفاقات بزرگ و رخدادهای مهم ختم نمی شود، بلکه وی در قصاید بزرگی به رثاء بزرگان سرزمین اش می پردازد، دلاوری های آنها را ستایش می کند و وفاداری آنها به سرزمین شان را می ستاید.
- میرزاده عشقی نیز برای رهایی سرزمینش از بند مشکلات و گرفتاری ها و عقب ماندگی ها راه حل هایی دارد اما افکار راهگشای وی با شوقی بسیار متفاوت است. او سرمنشا همه بدبختی های مردم سرزمینش را فساد اداری، تملق و حضور افراد وطن فروش و خائن در راس حکومت می داند.
- عشقی نیز همچون احمد شوقی استعمار گران و دخالت بیگانگان را بزرگترین دلیل و عامل بدبختی کشورش می داند. وی هر چیزی را که به نوعی وابسته به بیگانگان باشد آماج تیر پرخاش خود قرار می دهد؛ خواه لردهای مستعمره چی باشند، خواه عناصرپرست و زبونی که به رغم ملت و آیین خویش چنگ در طناب اجنبی زده و با آن به چاه خیانت می روند. آری، عشقی از وزیرانی که به جای پاسدارانی از کشور و ملت هموار کننده ی راه استعمار به کشور هستند سخت انتقاد می کند.

منابع:

۱. حظیظ،
۲. ذاکر حسین، عبدالرحیم، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، نشر علم، تهران، ۱۳۷۷ش.
۳. سپانلو، محمدعلی، چهارشاعر آزادی، نشر نگاه، تهران، ۱۳۶۹ش.
۴. شوقی، أحمد، الشوقیات، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۲م.
۵. ضیف، شوقی، دراسات فی الشعر العربی المعاصر، الطبعة السابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۹۴م.
۶. عشقی، میرزاده، دیوان اشعار، نشر فرخی، تهران، ۱۳۷۹ش.
۷. عقاد، ۱۹۸۵
۸. عمر، موسی پاشا، تاریخ الأدب العربی، دارالفکر المعاصر، دمشق، ۱۹۸۹م.
۹. الفاخوری، حنا، الجامع فی تاریخ الادب العربی، دار ذوی القربی، قم، ۱۴۲۲ق.
۱۰. قائد، محمد، میرزاده عشقی، سیمای نجیب یک آنارشیست، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۱. محمدی، علی، میرزاده عشقی و مسئله تجدد، نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ش ۸، ۱۳۸۶.
۱۲. مشیر سلیمی، علی اکبر، کلیات مصور میرزاده عشقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵ش.
۱۳. مؤمنی، باقر، ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه، انتشارات عصر ما، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۴. نوبخت، ایرج، نظم و نثرپارسی در زمینه اجتماعی، نشر ربیع، تهران، ۱۳۷۳ش.